شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال شانزدهم
۱۱ بهمن ۱۴۰۳
۲۹ رجب ۱۴۴۶
شماره ۴۴۲۱

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
- صاحب امتیاز شهرداری مشهد
- مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
- سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
- نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۶۳٪	↓ ۳°- ↑ ۷°
صبح ۰	ظهر ۷
عصر ۳	شب ۰

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر	۱۱:۴۴:۵۱	نیمه شب شرعی	۲۳:۰۱:۲۶
غروب آفتاب	۱۶:۵۵:۴۴	اذان صبح فردا	۰۵:۰۶:۳۰
اذان مغرب	۱۷:۱۵:۰۵	طلوع آفتاب فردا	۰۶:۳۳:۱۳

اعلامیه

پیشوای بزرگ ما حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)
سکوت را در مقابل ستمکاری جایز نمیدانست و ما نیز جایز نمیدانیم.

بر گرفته از اعلامیه امام(ره) در نخستین سالگرد شهدای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

اول شخص

هنرمندی که «اصفهانی» شد

درباره محمدمهدی واعظی اصفهانی، خواننده‌ای که در نوجوانی قاری مراسم استقبال از امام(ره) در فرودگاه مهرآباد بود

قاری ۱۲ساله‌ای به نام محمد

آزاده چشمه‌سنگی /هنوز به صادصدقا... نرسیده بود که پدر، سرش را مرتب به علامت تأیید و تحسین تکان داد و زیر لب احسنت گویان به میوه دلش افتخار کرد. این آوای خوشی که از حنجره محمد بیرون می‌ریخت، میراث جد پدری‌اش، مرحوم وحید دستجردی بود که پیش از او در ادعیه‌خوانی‌های پدرش نمود داشت. پدر محمد، استاندار اصفهان بود، اما اوقاتی که توی اماکن متبرکه‌ای چون حرم امام هشتم رو به ایوان طلا می‌ایستاد و زیارتنامه را از بر می‌خواند، پشت به پشت آدم، دست به سینه کنار هم می‌ایستادند و مسحور طنین جادویی صدای او می‌شدند. محمد هم لاجرم در کودکی، جا پای پدر می‌گذاشت. توی مدرسه خوب درس می‌خواند و توی کلاس‌های قرائت قرآن، جزو بهترین‌ها بود. آن‌قدر خوب که وقتی خبر رسید حضرت امام(ره) در شرف بازگشت به ایران است، کمیته استقبال امام(ره) به وقت تدارک مراسم استقبال، بی‌هیچ معطلی دست گذاشت روی نام نوجوان دوازده‌ساله‌ای به نام محمدمهدی واعظی اصفهانی. همانی که همین چند وقت پیش در شمار برترین‌های مسابقات قرائت مدرسه علوی، شناخته شده بود و قرار بود اعزام شود کویت برای مسابقات بین‌المللی. اسم محمدمهدی واعظی را اولین بار دکتر بهشتی پیشنهاد داد. آیات منتخب را هم خودش در اختیار محمد قرار داد. او همان گزینه‌ای بود که می‌توانست به خوبی از پس قرائت قرآن یکی از تاریخی‌ترین مراسم انقلاب اسلامی بربیاد. نوجوانی از یک خانواده اصیل و ریشه‌دار مذهبی که در چنین شرایطی، با قوت قلب ظاهر می‌شد و یقین داشت صدایش، افسار دل جمعیت را به دست خواهد گرفت.

جاءالحق و زهق الباطل

امام(ره) از هواپیما پیاده شده. آن عکس تاریخی روی راه‌پله‌های هواپیما روی نگاتیوده‌ها دوربین عکاسی ثبت شده. جمعیت، مثلِ خروش بی‌قرار آب از پشت سدی شکسته، به فرودگاه ریخته و حالا با سکوت پیش از قرائت قرآن، کمی آرام گرفته است. آن میان، در فاصله یک متری امام(ره)، لابه‌لای انبوه محافظان مضطرب، نوجوانی ده‌دوازده‌ساله با سر تراشیده و کت و شلوار مرتب و پیراهنی سفید، دست گذاشته روی میکروفن و زیر سایه نگاه حضرت امام(ره)، نخستین آیات منتخب را قرائت می‌کند: «و قل جاءالحق و زهق الباطل...». دکتر بهشتی شانه به شانه‌اش ایستاده و رضایت توی نگاهش موج می‌زند. انگار شنیدن قرائت این چند آیه مسرت‌بخش، خستگی سال‌ها مجاهدت و مبارزه را از تن تمام کسانی که انتظار این لحظه را می‌کشیدند، بیرون می‌آورد. حضرت امام(ره) با طمأنینه گاه‌گداری به قاری کم‌سن‌وسال خیره می‌شود. تحسین ملایم توی نگاهش، محمد را به یاد پدرش می‌اندازد، زمانی که او را از صمیم قلب تشویق می‌کرد. جمعیت آیه به آیه، ا... گویان او را تا پایان قرائت همراهی می‌کند و تاریخ پس از اتمام قرائت قرآن محمد، وارد فصل تازه‌ای از کتاب جمهوری اسلامی ایران می‌شود.

تصمیم دشوار سال‌های نوجوانی

حتی اگر «واعظی» را از پسوند نام خانوادگی‌اش خط می‌زد و با عنوان «اصفهانی» پا به عرصه خوانندگی می‌گذاشت، باز هم دل مادرش رضا نبود. او قاری برجسته مدرسه علوی بود. خانواده‌شان منسب‌دار بودند. از محاسن پدرش آبرو می‌چکید. مادر به هیچ قیمتی زیر بار نمی‌رفت محمدش راه کج کند سمت خوانندگی. نمی‌گفت مطربی، اما قد و قواره پسرش را به لباس تحصیل برازنده‌تر می‌دید. خاطر خوشی از خوانندگان عهد پهلوی نداشت. مادر محمد، خاطرات غبارآلودی از آمد و شد اهالی موسیقی قبل انقلاب به منزل مرحوم دستجردی داشت. هنرمندانی که گعده‌هایشان آلوده به دخانیات مرسوم زمانه بود و مادر محمد از ترس انحراف او، مخالف سرسخت خوانندگی‌اش بود. دست آخر با پادرمیانی مرحوم فریدون شهبازیان، کمی دل نرم شد. محمد اما جوان سربه‌راهی بود. حرف مادرش را نه از روی ناچاری که به رغبت قلبی گوش گرفت و پا به پای خوانندگی، وارد رشته پزشکی شد. طبیبی که شاید طبابت نکرد اما در مسیر خوانندگی، آن‌چنان خوش درخشید که شاید اگر تخصص جراحی می‌گرفت، به این اندازه محبوب و مشهور نمی‌شد. همه چیز از کلاس‌های آواز استاد شجریان و علی جهاندار آغاز شد.

آغاز شیب تند خوانندگی

رفیقش یک بار پرسید: «محمد! فکر می‌کنی یک روز قد افتخاری مشهور بشی؟» و محمد کلاه از سرش افتاد که امکان ندارد! من کجا، افتخاری کجا! اما حد فاصل آغاز فعالیت هنری محمد تا شهرتی هم‌تراز با علیرضا افتخاری، بیش از دو دهه نبود. او از همان نوجوانی، از محضر استادان موسیقی پاپ ایران از جمله فریدون شهبازیان و بابک بیات و همایون خرم بهره برد و وقتی اولین بار سال ۱۳۷۳ با تیتراژ سریال «آوای فاخته» از تریبون صداوسیما شناخته شد، خیلی زود در شیب کار و شهرت و فعالیت هنری پا گذاشت. آن‌قدر که چهار سال پس از آن با آلبوم حسرت در سال ۱۳۷۷، محبوب نسل جوان و برخی شنوندگان طیف سنتی قرار گرفت. آلبومی که همان ابتدای کار نزدیک به یک میلیون و ۵۰۰هزار کاست فروش داشت و صدهزار نسخه از سی‌دی این آلبوم هم به دست علاقه‌مندانش رسید.

موج تازه موسیقی پاپ

از سال ۱۳۷۳ تا سال ۱۳۹۳ محمدی که حالا دیگر نه واعظی که بیشتر با عنوان اصفهانی شهرت داشت، در حال عبور از پرکارترین سال‌های زندگی هنری‌اش بود. آلبوم‌ها یکی پس از دیگری از راه می‌رسید و او داشت موج تازه‌ای از موسیقی پاپ را در میان جامعه جاری می‌کرد. او صدای تازه‌ای بود که شبیه نداشت. اسلوب‌های خواندن که ریشه‌هایش، به آموزه‌های قرائت قرآن برمی‌گشت، انحصار ویژه‌ای به لحن و صدای او می‌داد. بازخوانی ترانه‌های قدیمی، ترانه‌ها را سر زبان‌ها می‌انداخت و حتی کسانی که علقه‌ای به تولیدات سنتی نداشتند، این بار با صدای تازه‌ای به نام محمد اصفهانی، ناخودآگاه تصنیف‌های باز تولید شده را زمزمه می‌کردند. «نون و دلقک» اصفهانی، نمود دغدغه‌های اجتماعی‌اش بود. او که حالا از محل خوانندگی، زندگی روبه‌راهی داشت و دستش به دهانش می‌رسید، شاید آلبوم «نون و دلقک» را به یاد تجربه زیسته‌اش در روزگار دانشجویی ساخته بود. روزگاری که بعد از شیفت‌های بیمارستان، سوار بر پیکان پدرش توی خیابان‌های تهران مسافرکشی می‌کرد. او حتما با پوست و استخوانش تجربه کرده بود که «واسه نونه» چرا که بارها برای نان، زمین خورده بود و حالا صدای کسانی بود که به رسم شاه و تلخک، زمین می‌خورند تا امورات‌شان کمی بگذرد. به این ترتیب وقتی در دومین دوره آیین نکوداشت برگزیدگان اخلاق و نیایش از نگاه هنر و پژوهش، جایزه مراسم را از دست رئیس جمهور وقت، سید محمد خاتمی گرفت، شاید بیش از هر زمان شبیه به پسری بود که مادرش آرزوی بالیدن او را داشت. نوجوانی که هرگز آبروی خاندان واعظی را خدشه‌دار نکرد و بالاخره شهرتش قد علیرضا افتخاری بر سر زبان‌ها افتاد.

برای شنیدن قطعه «آوای فاخته» با صدای محمد اصفهانی کد را اسکن کنید.

بخشی از اطلاعات این مطلب برگرفته از پایگاه اطلاع‌رسانی جماران و خبرگزاری مهر است.

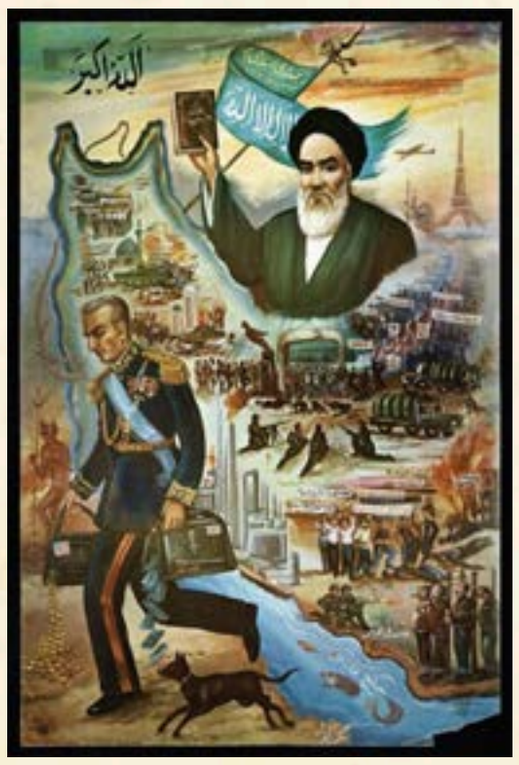

پوستر انقلاب

پوستری که پس از پیروزی انقلاب اسلامی حسن اسماعیل‌زاده طراحی کرد.
پوستری که در قلب آن امام(ره) به تصویر کشیده شده و محمدرضا پهلوی با عبور از خلیج فارس، کشور را به سمت مصر ترک می‌کند.

الله‌اکبر، خمینی رهبر

الله‌اکبر، خمینی رهبر
این بانگ آزادی است کز خاوران خیزد
فریاد انسان‌هاست کز نای جان خیزد
اعلام طوفان‌هاست کز هر کران خیزد

آتش‌فشان قهر ملّت‌های در بند است
حبل‌المتین توده‌های آرزومند است

الله‌اکبر، خمینی رهبر
دشمن بداند ما، موج خروشانیم
زائیدهٔ بحریم، فرزند طوفانیم
در سنگر اسلام، بگذشته از جانیم

بازو به بازو، صف به صف، ما آهنین چنگیم
سنگر به سنگر، جان به کف، آمادهٔ جنگیم...

حمید سبزواری

برای شنیدن قطعه «الله‌اکبر، خمینی رهبر» با صدای محمد گلریز کد را اسکن کنید.

سینما انقلاب

نخستین جشنواره و آخرین بازی فنی‌زاده

فیلم «اعدامی» به کارگردانی و تهیه‌کنندگی محمدباقر خسروی در نخستین دوره جشنواره فیلم فجر سال ۱۳۶۱ در بخش آثار حرفه‌ای به نمایش درآمد. در این فیلم پرویز فنی‌زاده بازیگر نامی و فقید کشورمان که ایفاگر نقش اصلی است، برای آخرین بار مقابل دوربین می‌رود و با مرگش، رضا کرم‌رضایی نقش او را بازی می‌کند. اعدامی درباره فردی است که تنها سرگرمی‌اش تیراندازی با تفنگ بادی به چهره شاه روی اسکانس است و ساواک به گمان اینکه اسکانس‌های سوراخ شده کار یک گروه بزرگ مبارز انقلابی است به دنبال عاملان این اتفاق است. داوود رشیدی، سروش خلیلی و روح‌انگیز مهتدی از دیگر بازیگران این فیلم سینمایی هستند. مجتبی میرزاده موسیقی فیلم را ساخته و نعمت حقیقی تدوین این اثر سینمایی را عهده‌دار بوده است.

اهالی کوچه بهمن

مدینه

حامد عسکری /طوبی طبق برنج را گذاشت روی نردبان خوابیده و نمکش را شست و گذاشت تا آبکش شود. مدینه خانم داشت ملاقه می‌گرداند توی قابلمه بزرگ قیمه و با قاشق کوچکی که پرشالش بود طعم قیمه را برای آخرین بار چشید و گفت: خوبه. آب تربت و زعفرونش رو هم آخر بار می‌ریزیم حرارت عطرش رو نکشه.

عطا چلو صافی سیب‌زمینی سرخ شده خلال شده را گذاشت و منصور هم یک قابلمه بزرگ نثار قیمه را گذاشت کنار تخت وردست مدینه خانم.

طوبی گفت: ولی به نظرم بس بود، این طبق اضافه میاد. یه ذره دستمون رو سبک‌تر بگیریم به همه می‌رسه.

مدینه خانم گفت: گریه کن حسین از زار و زندگی‌اش زده، دست بچه‌اش رو گرفته اومده اینجا. نمیشه که شکم خالی و گشنه بفرستیمش بره. باید همه سیر و پر بخورن. وقتی داریم چرا نکنیم. آبش که رفت زود بذار دم بکشه فقط، تا اون دیگ برنج رو بکشیم اینم دم کشیده.

معصومه ظرف‌ها رو بیار. در زدند. محکم و بی‌حوصله و عصبی. چه حکایتی است در این در زدن که تو از یک صدای در می‌فهمی طرف پشت در عصبی است، قاصد خبر خوب است یا بد یا خویش است یا غریبه! در صدای بد می‌داد، صدای دلهره و دلشوره. همه به هم نگاه می‌کردند مدینه خانم چادر از کمرش باز کرد و روی سرش انداخت و پشت در رفت. در را باز کرد. منوچهری بود. بار اولش نبود که می‌آمد. به طعنه و خنده گفت: سلام علیکم، قبول باشه، یا ا... خانما چادراشون سرشون باشه. دو مرد مسلح کنارش پوزخند زدند. منوچهری دور دیگ‌ها چرخید. بساط نذری را وارانداز کرد. مدینه گفت: کسی به شما گفت بفرما داخل؟ منوچهری صدا بلندتر کرد: بساط نذری امام حسینه، مام اومدیم کمک، مهمونی نیومدیم که اجازه و هماهنگی بخواد.

مدینه گفت: نذری هم حرمت داره. بوی گند نجسی دهنت قبل از اومدنت ریخت تو حیاط. منوچهری گفت: امام حسین امام مستاهم هست. مدینه گفت: آتیش بباره به گور اونی که توی مجلس شراب... منوچهری پرید وسط حرفش: نیومدم نصیحت بشنوم... سهراب کجاست؟ مدینه چند پوست پیاز را از روی تخت جمع کرد و بی‌اعتنا گفت: چه بدونم کجاست. محرمه هزار تا روضه‌اس توی این شهر حکما توی یکی شونه.

منوچهری گفت: تو چه مادری هستی نمی‌دونی پسرت کجاست؟ مدینه گفت: مگه مادر تو الان می‌دونه کجایی؟ دو مرد مسلح یکه خوردند. منصور و طوبی و عطا خندیدند. منوچهری بدکنف شده بود. به سمت قابلمه نثار رفت و بی‌اجازه و حرمت دست کرد و یک مشت برنج زعفرانی و زرشک و خلال پسته و بادام را ریخت توی دهانش. سبیل‌های کلفتش چرب شده بود. مشته‌ی برنج را قورت داد: ممم خوبم شده چه عطر و بویی. بعد تک و توک برنج‌های کف دستش را تکاند توی طبق نثار و گفت: به اون توله گور به گورت بگو پیداش می‌کنم. عین سگ تا پای چوبه‌دار خرکشش می‌کنم. تا کار از این بیخ‌دارتر نشده بیاد خودشو معرفی کنه. پرونده‌اش شده به اندازه یه صندوق میوه. رنگ و وارنگ. یه لگد زیر طبق برنج خیس داده شده زد و از حیاط رفتند بیرون. همه ساکت بودند. مدینه گفت: بر شیطون حرامزاده لعنت. بعد گفت: یه طبق نثار دیگه درست کنید اینم ببرید روی پشت بوم بریزید کفترا بخورن. عطا گفت: چرا خانم این همه زرشک و زعفرون... روشو ورداریم باقی‌اش چیزی‌اش نیس؟ مدینه گفت: بوی نجسی دهنشو نشنیدی؟ نجاست بدیم به زائر حسین؟ بدو ماشالا بدو پسر. مدینه نشست روی تخت چوبی. از عمق جانش دلش برای سهراب ضعف رفت. دست بلند کرد و گفت: به حق علی‌اکبرت مراقب پسرم باش.

غایب حاضر

پیروزی نزدیک است

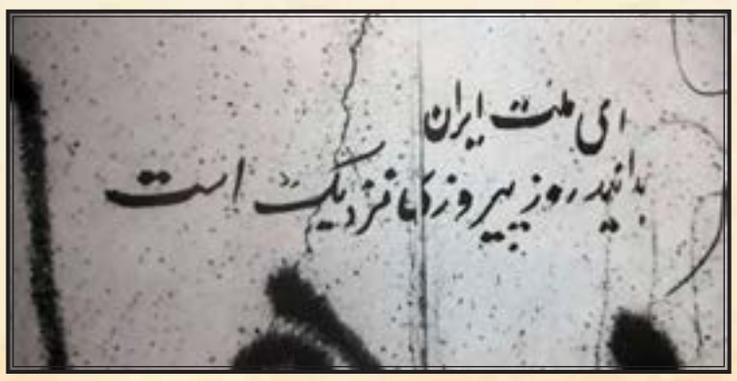

زرد کانلو /صبح زود قبل اینکه به مدرسه برود، اعلامیه امام را روی میز صبحانه دیده بود و این جمله به چشمش آمده بود: «ای ملت ایران بدانید روز پیروزی نزدیک است» جواد، خط خوشی داشت همیشه زنگ‌های خوش‌نویسی به داد هم کلاسی‌هایش می‌رسید. این جمله امام را مدام در ذهنش مرور می‌کرد تا فراموش نکند. زنگ آخر که خورد فوری در پیچاپیچ کوچه‌ها گم شد. روز بعد همه نوشته روی دیوار پشتی مدرسه را می‌خواندند: «ای ملت ایران بدانید روز پیروزی نزدیک است»